

مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)

جلد یازدهم - شماره‌های ۲۰۱ - سال ۱۳۷۹

صص ۲۳-۲۱

تذکره و تکمله‌ای بر فرهنگ عوام

سید محمد تقی طیب

عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان

چکیده

یکی از کتب ارزشمند زبان فارسی "فرهنگ عوام" مرحوم امیرقلی امینی است. امتیاز برجسته این کتاب عنایت خاص به امثال و اصطلاحات گفتاری و به ویژه امثال رایج در اصفهان است. در این مقاله ضمن تحلیل امتیازات این اثر ارزنده برخی کمبودها و کاستی‌های آن نیز همراه با راهکارهایی به منظور رفع آنها ارائه شده است. نیز تعداد ۲۳۰ ضرب‌المثل و اصطلاح که از "آفتادگیهای" این کتاب است و توسط نگارنده مقاله در طول ده سال اخیر گردآوری شده همراه با تعبیر آنها به منظور انضمام در چاپ‌های آینده کتاب ارائه گردیده است.

واژه‌های کلیدی

ضرب‌المثل گفتاری - گونه گفتاری زبان - گونه نوشتاری زبان - هفت قلم - واژگان

منوعه

مقدمه

بی‌شک یکی از اقدامات ارزنده دانشگاه اصفهان چاپ کتاب "فرهنگ عوام" مرحوم

امیرقلی امینی به سال ۱۳۵۳ و تجدید چاپ آن در سال ۱۳۶۹ می‌باشد^(۱). فرهنگ عوام گنج ناشناخته زبان فارسی است. این کتاب از جهاتی - که در این مقاله به آنها اشاره خواهد رفت - بر کتب مشابه و از جمله بر "امثال و حکم" مرحوم دهخدا مزیت دارد. مهمترین وجه امتیاز این کتاب توجه به امثال و اصطلاحات صرفاً گفتاری است (که مردم معمولاً آنها را در نوشتار به کار نمی‌برند) و به همین جهت مؤلف نام "فرهنگ عوام" را بر آن نهاده است. از دیگر امتیازات این کتاب میزان دقت و جامعیت داده‌هاست به طوری که خود نویسنده ادعا دارد که نود و نه درصد امثال و اصطلاحات رایج در اصفهان و حداقل نود درصد امثال و اصطلاحات رایج در ایران را گردآورده است. با این همه نویسنده آرزو نموده که چنانچه باز هم موردی باشد که وی از قلم انداخته باشد با تذکار خوانندگان بدانها دست یازد تا در چاپهای بعد منضم به کتاب نموده موجب کمال آن گردد.

در واقع، همین آرزوی به حق نویسنده بود که نگارنده را بر آن داشت که به جستجوی "از قلم افتاده‌های" ایشان پردازم و خوشبختانه در ظرف ده سال کاوش و جستجو به حدود ۲۳۰ مورد برخورد نمودم که از دیده تیزبین مرحوم امینی کنار مانده و همگی از امثال و اصطلاحات رایج در اصفهان می‌باشد. البته نگارنده ادعا ندارد که دیگر چنین مواردی یافت نمی‌شود ولی حداقل به نظر می‌رسد که اگر باز هم مواردی یافت شود، تعداد آنها زیاد نخواهد بود (جز در مورد آنها که در آینده تولید خواهد شد).

این مقاله در دو بخش ارائه می‌گردد. ابتدا در بخشی تحت عنوان تذکره به نقد کار مرحوم امینی پرداخته خواهد شد. در این نقد، از یکسو با تحلیل ویژگیها و امتیازات این اثر، اهمیت و ارزش این گنج ناشناخته بر علاقمندان و دوستداران زبان فارسی تبیین می‌گردد و از دیگر سوی، با طرح کمبودها، اشکالات و نواقص کار مرحوم امینی، زمینه‌ای فراهم می‌گردد تا چنانکه دانشگاه اصفهان و یا هر نهاد دیگری در آینده در صدد تجدید چاپ این اثر برآید با لحاظ کردن راهکارهای ارائه شده بر دقت و جامعیت و به ویژه کارآئی آن بیفزاید.

در بخش دوم مقاله تحت عنوان "تکمله" ابتدا اشاره کوتاهی به طبقه‌بندی موارد از قلم افتاده می‌گردد و سپس این موارد به ترتیب الفبایی همراه با تفسیر آنها ارائه خواهد شد به

امید آنکه این موارد نیز در چاپ جدید کتاب ملحوظ گردد و بدینوسیله موجبات شادی روح نویسنده عالیقدر آن فراهم آید. مأخذ این امثال و اصطلاحات که در ظرف ده سال گذشته توسط نگارنده گردآوری شده، فقط و فقط گفتار طبیعی مردم اصفهان بوده و نگارنده تنها مواردی را که در حین گفتگوی طبیعی مردم می‌شنیده ضبط می‌کرده، منتها برای تفسیر درست آنها با چندتن مشورت شده است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که داده‌های این مقاله همه طبیعی، واقعی و دست اول هستند و نگارنده تعمّد داشته که از منابع مکتوب مطلقاً بهره‌گیری ننماید.

تذکره

کسانی که به گردآوری امثال و اصطلاحات زبان فارسی پرداخته‌اند و از جمله مرحوم دهخدا بیشتر توجه خود را معطوف مواردی کرده‌اند که در متون نظم و نثر فارسی به کار رفته و یا حداقل در نوشتار فارسی می‌توانند به کار روند و به امثال و اصطلاحات گفتاری و بویژه آنها که در نوشتار به کار نمی‌روند عنایتی نداشته‌اند. مبنای این بی‌توجهی پنداری نادرست و غیرعلمی در مورد رابطه‌ی گونه‌گفتاری با گونه‌نوشتاری زبان است، بدین معنی که تصور می‌کنند که گونه‌های گفتاری نادرست و غلط و گونه‌معادل نوشتاری آنها صحیح یا حداقل اصحّ می‌باشد. دلیل دیگر عدم ضبط امثال و اصطلاحات صرفاً گفتاری نیز - به نظر نگارنده - رعایت "عفت قلم" بوده است، چه در امثال و اصطلاحات صرفاً گفتاری گاهی واژگان ممنوعه (taboo) دیده می‌شود و کسانی مثل دهخدا راضی نشده‌اند که قلم خود را با ضبط این صور "بیالایند".

مرحوم امینی نیز در ابتدای کار شاید تحت تأثیر همین مسائل به امثال و اصطلاحات صرفاً گفتاری توجهی نداشته ولی خوشبختانه در همان اوان کار در اثر برخوردی اتفاقی با یکی از اساتید زبان فارسی دانشگاه کمبریج در اصفهان متوجه اهمیت و ارزش ضبط گونه‌های گفتاری زبان شده و به تشویق ایشان کمر همت را به ضبط آنها گماشته و تا آنجا پیش رفته که به جرأت می‌توان گفت اکثر امثال و اصطلاحات ارائه شده توسط ایشان دارای کاربرد گفتاری است و این بزرگترین امتیاز این اثر بر آثار مشابه آن است.

دومین وجه امتیاز این اثر ناشی از همتی است که مرحوم امینی در جستجو و ضبط امثال و اصطلاحات داشته و دقتی که در ثبت و ضبط صورتهای درست آنها به کار برده است. این مهم

نتیجه ۴۰ سال توجه و کنکاش دائم بوده به طوری که خود ایشان اظهار می‌دارد که قلم و دفتر همیشه همراه داشته و در هر وضعیت و حالت که به موردی برخورد می‌نموده یادداشت می‌کرده است. از دیگر وجوه امتیاز این اثر توجه و عنایت خاص به امثال و اصطلاحات رایج در اصفهان می‌باشد. اهمیت این نکته از آنجا مشخص می‌شود که بسیاری از امثال و اصطلاحات اصفهانی مثلاً برای مردم تهران ناشناخته است در حالی که تعداد امثال و اصطلاحات رایج در تهران که مردم اصفهان با آن آشنا نباشند بسیار کم است. البته دلیل این امر نیز روشن است. اصفهان دارای سابقهٔ مدینت بسیار طولانی است. توصیفی که ناصر خسرو قبادیانی از شهر اصفهان ارائه می‌کند، آنرا در واقع به عنوان مهمترین مرکز اقتصادی و تجاری منطقه در قرن پنجم هجری معرفی می‌نماید^(۱). اصفهان برای مدتی طولانی آن هم در اوج قدرت نظامی، وحدت سیاسی و شکوفایی اقتصادی، پایتخت ایران بوده است. همهٔ این عوامل موجب اغناء زبان فارسی در این منطقه و ایجاد امثال و اصطلاحات فراوان شده است^(۲) و با توجه به اینکه بسیاری از آنها در حال حاضر و در آینده نزدیک، نقش کاربردی خود را بتدریج از دست می‌دهند، میزان اهمیت توجه مرحوم امینی به ضبط و ثبت آنها روشن می‌گردد.

به طور کلی امثال و اصطلاحات را در سه گروه به شرح زیر می‌توان طبقه‌بندی نمود:

۱- امثال و اصطلاحات صرفاً نوشتاری که در گفتار هیچگونه کاربردی ندارند. بسیاری از این امثال یک مصراع از یک بیت هستند که در اثر کثرت استعمال به صورت ضرب‌المثل در آمده‌اند مانند ضرب‌المثل ۶۱۰۱ - زآب خرد ماهی خرد خیزد (که مصراع دیگر آن "نهنگ از نلزم دریا ستیزد" می‌باشد). ولی بیشتر موارد چنین نیست و ضرب‌المثل به خاطر ویژگیهای خاص گونه نوشتار، کاربرد گفتاری ندارد مانند شمارهٔ ۷۸۱۴ - غلط مشهور به از صحیح مهجور.

۲- گروه دوم، امثال و اصطلاحات گفتاری - نوشتاری هستند بدینمعنی که هم در گفتار و هم در نوشتار کاربرد دارند. البته اینکه غلبه با کاربرد گفتاری یا نوشتاری است خود ظرافت بیشتری از

۱- دو باروی شهر گفتند سه فرسنگ و نیم است و اندرون شهر همه آبادان... و بازارهای بسیار و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر او دوست مرد صراف بود... و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم هیچ بادید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع نبود و نه تمدن مقام و علوه، سفرنامه ناصر خسرو. ص ۱۱۷.

۲- البته آشنایی مردم اصفهان با امثال و اصطلاحات رایج در تهران تا حدودی نیز می‌تواند معلول نزدیک بودن گوبش تهران به فارسی معیار باشد.

تحلیل است که نگارنده به خاطر آنکه نتایج عملی مترتب بر آن زیاد ارزشمند نیست وارد بحث آن نمی‌شوم. نمونه این گروه ضرب‌المثل شماره ۱۲۲۱۵ - "یک بام و دو هوا" است که بعداً به آن بیشتر خواهیم پرداخت. به نظر نگارنده تعداد امثال و اصطلاحات این گروه بیش از هر یک از دو گروه دیگر است.

۳- و بالاخره گروه سوم امثال و اصطلاحات گفتاری هستند که کاربرد نوشتاری ندارند. عمده‌ترین دلیل آنکه مردم این امثال و اصطلاحات را در نوشتار به کار نمی‌برند این است که تعدادی از آنها از کلمات ممنوعه (taboo) که غالباً رکیک و مستهجن هستند تشکیل شده و مردم کتابت این کلمات را خوش ندارند. دلیل دیگر عدم کاربرد نوشتاری بسیاری از این امثال و اصطلاحات، ویژگیهای ساختاری و واژگانی گفتاری آنهاست مانند: ۸۳۲۴ - کپه مرگ گذاشتن (اشاره توهین‌آمیز به خوابیدن کسی).

اکنون که طبقات سه‌گانه امثال و اصطلاحات مشخص گردید، باید توجه داشت که مشخص نمودن اینکه کدام مثل متعلق به کدام طبقه است کاری ضروری و ارزشمند است که متأسفانه مرحوم امینی به آن توجه نداشته است. درست است که فارسی زبانان، بمدد شم زبانی خود در بیشتر موارد می‌توانند تشخیص دهند که کدام ضرب‌المثل در کدام گونه زبانی کاربرد ندارد، ولی اولاً این عمومیت ندارد و ثانیاً برای خارجانی که علاقه‌مند به یادگیری زبان فارسی هستند - و اتفاقاً برای آنها یادگیری کاربرد درست امثال و اصطلاحات بسیار اهمیت دارد - این تشخیص امکان‌پذیر نیست. با تمهیدی ساده می‌توان به رفع این نقیصه پرداخت، بدین صورت که حرف (گ) را جلو امثال و اصطلاحات گفتاری و حرف (ن) را جلو امثال و اصطلاحات نوشتاری بنویسیم و دیگر امثال و اصطلاحات را (که اتفاقاً تعدادشان بیشتر است) و طبعاً گفتاری - نوشتاری هستند، بدون علامت بیاوریم.

نقیصه دیگر کار مرحوم امینی اینست که بسیاری از امثال و اصطلاحات گفتاری را به صورت نوشتاری ضبط نموده است، در حالیکه صورت نوشتاری آنها اصلاً وجود خارجی ندارد. در واقع ایشان چیزی را ارائه کرده که وجود ندارد. نمونه آنها "آکله‌اش بگیرد" و "مرده شویش ببرد" است که صورت واقعی و گفتاری آنها به ترتیب "آکیلش بیگیرد" /akeles bigired / و "مرده شورش ببرد" یا "مرده شور ببردش" /morde sures bebered/

است و یا ضرب‌المثلی که مرحوم امینی به صورت نوشتاری "آبم است و گابم (گاو) است و نوبت آسیابم است" ضبط نموده که مسلماً کاربرد نوشتاری ندارد و صورت گفتاری آن "آبمسو گابمس، نوبتی آسیابمس" /ābameso gābames, nobeti asyābames/ می‌باشد.

اشکال دیگر کار امینی در ضبط امثال و اصطلاحات گفتاری اینست که رویه واحد و ثابتی اختیار نکرده، بلکه بسیاری از این امثال و اصطلاحات را نیز به صورت صحیح گفتاری آنها ضبط نموده و حتی نگارنده به مواردی برخورد نمود که قسمتی از یک ضرب‌المثل را ایشان به صورت گفتاری و قسمت دیگر آنرا به صورت نوشتاری ضبط نموده که این کار تحت هیچ شرایطی قابل توجیه نیست. یک نمونه این امثال و اصطلاحات، شماره ۱۲۲۱۴ است که ایشان بدین صورت ضبط نموده: یکبار جستی ملخه، دوبار جستی ملخه، بار سوم گیر افتادی ملخه. در این ضرب‌المثل صورت "ملخه" دارای ساخت منادای گفتاری است که مفهوم تصغیر نیز دارد و نگارنده اصطلاح "منادای تصغیری" را برای آن پیشنهاد مینماید ولی "یکبار" و "جستی" به صورت نوشتاری ضبط شده‌اند که معادل گفتاری آنها بترتیب "یه بار" /yebar/ و "جسی" /Jessi/ می‌باشد^(۱). در مورد امثال و اصطلاحات گفتاری - نوشتاری نیز ایشان فقط صورت نوشتاری آنها را ضبط کرده‌اند در حالی که ضبط صورت گفتاری ضروری‌تر بوده، چه از روی صورت گفتاری می‌توان صورت نوشتاری معادل آنرا تعیین کرد ولی عکس آن برای همه کس امکان‌پذیر نیست. یک نمونه آن همان ضرب‌المثل "یک بام و دو هوا" است که به همین صورت ضبط شده و صورت گفتاری آن "یه بومو دو هوا" می‌باشد.

راستی به چه دلیل مرحوم امینی از ضبط صورتهای صحیح گفتاری ابا داشته و ترجیح داده که معادلهای نوشتاری آنها را که بعضاً غیرواقعی هستند ضبط نماید؟ بنظر نگارنده ایشان هم، دچار همان "بختگی" شده که بسیاری از دست‌اندرکاران زبان و ادب فارسی در چنگال آن گرفتار آمده‌اند و آن چیزی نیست جز یک پندار غیرعلمی در مورد صورتهای گفتاری زبان که آنها را غلط می‌پندارند و صورتهای نوشتاری معادل آنها را صحیح و یا دست کم اصح می‌دانند. مرحوم امینی در پاورقی صفحه ۸۶۳ چنین آورده است: "کپ به ضم کاف در اصطلاح

۱- البته این امکان هم که یک مثل یا اصطلاح صرفاً گفتاری (مانند همین مورد) به خاطر گرایش بیشتر زبانمندان به زبان معیار، گونه نازبه نوشتاری پیدا کند، را نباید از نظر دور داشت ولی در هر صورت دلیل بر عدم ضبط گونه گفتاری آن نخواهد بود.

عوام اصفهان است و صحیح آن کرچ می‌باشد. مفهوم مخالف "صحیح آن" اینست که پس "گپ" غلط است.

یکی از ویژگی‌های کار امینی که آنرا از کارهای مشابه متمایز می‌سازد، جسارت و بی‌پروائی ایشان در ضبط صورت گفتاری کلمات ممنوعه و واژه‌های رکیک و مستهجن می‌باشد. البته این خود امروزی‌یکی از مسائل مهم زبان فارسی است که جای بحث آن در این مقاله نیست و خود می‌تواند موضوع مقاله جداگانه‌ای باشد. مسئله اینست که این صورتهای اصولاً نوشتاری نیستند و سنت زبان و خط فارسی بر نگارش آنها نبوده و نیست ولی از سوی دیگر در بررسی‌های علمی از نظر روش‌شناسی این مسائل تحت‌الشعاع دقت علمی قرار می‌گیرد و طرح آنها جهت اهداف پژوهشی به ویژه در رشته‌های زبانشناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مفید و لازم است. بهر حال تشخیص مرحوم امینی، ضبط این کلمات به همان صورت گفتاری بوده و این کار حداقل از نظر روش شناختی علمی، تشخیص درستی می‌باشد. تنها اشکالی که از این جهت به کار ایشان وارد است این است که رویه ثابتی اتخاذ نکرده و در برخی موارد از رویه معمول خود عدول کرده و با جانشین کردن کلماتی نظیر "فلان" به جای واژگان ممنوعه برخی ضرب‌المثل‌ها، در واقع آنها را تحریف نموده است. از جمله ضرب‌المثل شماره ۱۱۳۴۹ را به صورت "وسمه فلان را تنگ نمی‌کند" ضبط نموده است^(۱). از آنجا که اینگونه امثال و اصطلاحات بتدریج در حال مهجور شدن بوده و پیش‌بینی می‌گردد در آینده از گردش زبانی خارج شوند، لذا ثبت صورت درست و واقعی آنها هر چند رکیک و مستهجن باشند، دارای اهمیت است.^(۲)

از دیگر نقایص کار امینی - که خوشبختانه بسیار به ندرت دیده می‌شود - اشتباه در شناخت صورت صحیح ضرب‌المثل است که گاهی منجر به تفسیر نادرست آن نیز شده است. یک نمونه از این اشتباهات ضرب‌المثل ۱۳۸۰ است که امینی به این صورت ضبط نموده: "قدت قد منار است" "پستانهاست قد چنار است" و آنرا چنین تفسیر کرده که وقتی دختری بالغ کاری

۱- ممکن است در برخی موقعیت‌ها، به‌ویژه قشر تحصیلکرده در برخی ضرب‌المثل‌ها به جای کلمه ممنوعه کلمه "فلان" را به کار برند ولی این صورت نشاندار و غیرعادی می‌باشد و صورت عادی و بی‌نشان (unmarked) ضرب‌المثل با همان کلمات ممنوعه است.

۲- با توجه به همین امر، در این مقاله اینگونه امثال و اصطلاحات به صورت درست و واقعی ارائه گردیده، منتها به خاطر رعایت حرمت خط فارسی به جای سه واژه ممنوعه (که هر سه با حرف "ک" شروع می‌گردند) از علامت نقطه چین استفاده شده و از کاربرد کلمه "فلان" به جای آنها خودداری گردیده تا موجب تحریف آنها نگردد.

بجگانه می‌کند به او خطاب می‌کنند. در حالیکه ضرب‌المثلی که نگارنده در تداول مردم اصفهان در کاربرد طبیعی آن شنیده چنین است: قدم چو منار شده نینه، پستون چو انار شده نینه، تو خود شوور داری نینه، از من چه خبر داری ننه؟ که در واقع زبان حال دختری شوی طلب است. یکی از نشانه‌های نادرست بودن ضرب‌المثل امینی عدم وجود هیچگونه وجه شبهی بین پستان و چنار است. گاهی نیز صورت ضرب‌المثل را درست ضبط نموده ولی در تفسیر آن خطا رفته است. یک نمونه ضرب‌المثل ۵۷۶۸ - "راس و ریس کردن" است که چنین تفسیر نموده: «همانند و به معنی دوز و کلک چیدن برای انجام مقصودی است». به نظر نگارنده این مثل به معنای "جور کردن و سامان دادن و براه انداختن کاری است".

ایراد دیگری که به کار مرحوم امینی وارد است، در صدد عذرخواهی برآمدن برای برخی امثال و اصطلاحات ناجور و سعی در ماست‌مالی کردن آنهاست. البته اینکار نشانگر روحیه مسالمت‌جوی ایشان است ولی با کارهای علمی سازگاری و مناسبت ندارد. برای نمونه ایشان در ذیل ضرب‌المثل ۱۱۷۸ - "نه قم خوب است نه کاشون، لعنت به هر دو تاشون" در پاورقی چنین آورده است: «این مثل مربوط به زمانی بوده است که اصلاحات شهری و ترقیات فرهنگی هر دو شهر به پایه امروزی نرسیده بود».

تکمله

در مقدمه این مقاله اشارت رفت که از امتیازات کار مرحوم امینی جامعیت آنست، بطوری که خود ادعا نموده که نود و نه درصد امثال و اصطلاحات رایج در اصفهان را گردآورده است. مرحوم امینی ظرف چهل سال با دقت و پشتکار تمام در واقع به "شکار" ضرب‌المثل پرداخته و کاری از نظر جامعیت کم‌نظیر است. شاید در ظرف ده سالی که نگارنده به جمع‌آوری این تکمله پرداختم بیش از صدها بار بخیال خود ضرب‌المثل ناب و نادری پیدا کرده ولی همینکه به فرهنگ عوام مراجعه می‌کردم می‌دیدم قبلاً مرحوم امینی آنرا یافته و ضبط نموده است. با وجود این نگارنده تعداد ۲۳۰ مثل و اصطلاح گردآوری نمودم که همه از امثال و اصطلاحات رایج در اصفهان و خیلی بیش از یک در صدی است که مرحوم امینی تصور کرده از قلم انداخته است.

این ۲۳۰ مثل و اصطلاح از سه گروه تشکیل شده است. یک گروه امثال و اصطلاحات جدید است که بی‌شک در زمان امینی وجود نداشته و در دهه‌های اخیر در زبان فارسی تولید و متداول گشته. البته تعداد این امثال و اصطلاحات در این مقاله بیش از ۲۴ عدد نیست و در فهرست تکمله این مقاله با کلمه (جدید) مشخص شده‌اند. از ویژگی این امثال و اصطلاحات آنست که بیشتر در کلام جوانان تداول دارد تا آنجا که گاهی برخی از میانسالان و افراد مسن نه تنها آنها را به کار نمی‌برند بلکه مفهوم آنها را نیز درک نمی‌کنند ولی کمتر جوان امروزی (و حداقل جوان شهری) است که با آنها آشنا نباشد. برخی از نمونه‌های این امثال و اصطلاحات چنین است: تور کردن / خرخونی (کردن) / خالی بندی / سه کردن / گرفتن (کسی) / حال گیری (کردن) و غیره...

گروه دوم امثال و اصطلاحات این تکمله، روایت‌های دیگری است از امثال و اصطلاحات ارائه شده توسط مرحوم امینی. بسیاری از امثال و اصطلاحات فارسی فقط به یک صورت نیست بلکه به صورتهای تا حدودی متفاوت آمده است. در بیشتر این موارد مرحوم امینی با دقت و وسواس خاص خود هر دو و یا حتی سه روایت از یک ضرب‌المثل را آورده است ولی در مواردی چند نیز تنها یک روایت آورده و متوجه روایتهای دیگر که گاهی روایت مشهورتر نیز بوده‌اند نشده است. در چنین مواردی نگارنده روایت‌های دیگر را در این تکمله ضبط نموده و به روایت امینی نیز اشاره کرده‌ام. تعداد این موارد نیز ۲۴ عدد می‌باشد.

و اما گروه سوم که بخش اصلی این تکمله و شاید مهمترین بخش این مقاله است تعداد ۱۸۲ مثل و اصطلاح است که از قدیم و در زمان امینی نیز متداول بوده و ایشان با همه دقت خود متوجه آن نشده و این مجموعه در واقع کامل‌کننده کار ایشان است و به همین جهت آنرا تکمله نامیدم. مجموعه این سه گروه ضرب‌المثل و اصطلاح را ذیلاً به ترتیب الفبائی ارائه نموده‌ام و برای اینکه دارندگان کتاب "فرهنگ عوام" اگر مایل بودند بتوانند این تکمله را به کتاب منتقل نمایند هر کدام را با شماره‌ای که مشخص‌کننده جایگاه هر مثل و اصطلاح در کتاب است مشخص نموده‌ام.

۱۹/۱ - آب از لب و لوجه (کسی) سرازیر شدن - امینی: آب از دهانش سرازیر شدن (بهمان

- ۳۰/۱ - آب به آسیای دشمن ریختن (کاری کردن که به نفع دشمن تمام شود)
- ۶۰/۱ - (به) آب خوردن (به اندازه یک لحظه)
- ۶۹/۱ - آب دادن - امینی: آبش آمدن (انزال)
- ۸۵/۱ - آبدست (۱- لباس ساده و بلندی که زیر قبا می پوشند. ۲- آبی که برای شستن دست مهمانان بعد از غذا سر سفره می آورند)
- ۱۰۵/۱ - آب زرشگ / زرشگ (جدید) (با آهنگ تمجب برای استهزاء کاری یا حرف کسی به کار می رود.)
- ۱۳۹/۱ - آب کلمه شهاده (در اصل آبی است که به دهان محتضر می ریزند ولی در مثل در موردی به کار می رود که کسی به چیزی خیلی ساده نیاز مبرمی داشته باشد.)
- ۱۵۳/۱ - آب نمک عید است / عیدس (به لباسهای کهنه و اشیاء فرسوده قبل از نوروز گفته می شود)
- ۳۹۱/۱ - آستین (کسی) کهنه بودن (کسی که پیشنهادش را نپذیرفته اند ولی درست از آب درآمده)
- ۳۹۳/۱ - آسرسر (هنگامی که مهمانهای پررو زیاد بمانند و میزبان بخواهد که بروند گفته می شود، مثلاً: آدما عروس آسرسر یا اطرافیا آسرسر)
- ۴۴۱/۱ - آفتابه ... ن سولاخ (سوراخ)، (آدمهای لاغر و پرخور)
- ۴۴۸/۱ - آقا داداش زن می کونه، شوما کوچادون درد می کونه؟ (به کسی که بی موقع می خواهد از موقعیت دیگران استفاده کند گفته می شود)
- ۶۰۷/۱ - آحمدک دو تخمه بود و خنی (وقتی) رسید که پنخته بود. (کسی که درست موقع بهره برداری از کاری می رسد که دیگران برای آن زحمت کشیده اند.)
- ۶۴۲/۱ - ارواح جبهات / اروا چیچد (برای تخطئه کردن کسی یا کار کسی)^(۱)
- ۶۹۶/۱ - از یک اول پائیز (آدم لاغر و بی ریخت)
- ۷۷۰/۱ - از خر می پرسن نقل و نبات چنده - امینی: از خر می پرسه شنبه کی است. (به همان معنی)

۸۱۳/۱ - از درد (روی) لاعلاجی به گربه میگویند خانومباجی - امینی: از روی لاعلاجی به خسر میگویند خانباجی. (به همان معنی)

۸۱۵/۱ - از (روی) بخار معده حرف زدن - امینی: از روی معده حرف زدن. (به همان معنی)

۸۲۵/۱ - از زیر بوته در آمدن - (به آدمهای بی سر و پا گفته می‌شود)

۸۷۱/۱ - از قافله عقب افتادن / ماندن - (در کاری از هم‌ردیفان عقب افتادن)

۸۹۷/۱ - از ... نش حلاوت می‌طلبه - (به کسی گفته می‌شود که ادا و اطوار پولدارها را بروز می‌دهد ولی در واقع بسیار فقیر و تهی دست است).

۱۱۴۵/۱ - اگه ما بریم پشگل و رچیچی، خربه آب میریه (کسی که به هر کاری دست بزند با بدشانسی و شکست مواجه می‌گردد).

۱۱۶۲/۱ - آگیر و مگیر و مگه زن پیر (شیکر ناقارا سفره تاقار) - (به داروهای گیاهی که بی‌حاصل بوده و شفابخش نبوده‌اند گفته می‌شود).

۱۱۶۹/۱ - الّا کُلنگ - (به نماز کسانی گفته می‌شود که نماز را با عجله و سر و دست شکسته می‌خوانند. در دیوان صادق ملارجب هم چنین آمده: صادقی ملارجب الّا کُلنگش می‌یاید).

۱۱۷۵/۱ - امام جعفر صادق (بودن) - (به طنز به آدمهای حقه بازی گفته می‌شود که تظاهر به درستکاری و امانت‌داری می‌کنند).

۱۳۲۴/۱ - این خط و این نشون (نشان) - امینی: این خط و اینهم شاهد بالای سرش (به همان معنی)

۱۳۳۷/۱ - (حالا حالا) این روده به این شکمبنده - (هنگامی که کسی کاری را بیش از حد لزوم ادامه می‌دهد بویژه در مورد پر حرفی) *شکامه علم از زبان طالب علم* *تال جامع علوم انسانی*

۱۴۵۳/۱ - باد به غیب انداختن - (تکبر و مباهات - احياناً بیجا - کردن)

۱۴۵۶/۱ - باد خوردن (واقعه‌ای) - (مشمول گذشت زمان شدن)

۱۴۵۶/۲ - باد خور شدن - (در مورد کوره، وقتی که در اثر مجاورت هوا رنگ و طعمش برگردد).

۱۴۸۹/۱ - بارت و بورت کردن - امینی: هاف و هوف کردن / زرت و پرت کردن / شارت و

شورت کردن (به همان معنی)

- ۱۵۱۱/۱ - بازیکی کارا میگیره و کلفتی نونا (نان را) / نازکی کارا میگیره و کلفتی نونا. (در مورد آدم راحت طلب و منفعت جو)
- ۱۵۵۶/۱ - با... ن خود رودرواسی داشتن - (کسی که خیلی خود را عزیز می‌دارد)
- ۱۶۷۵/۱ - بچه توی تنبان / تنبون (کسی) بودن / افتادن - (در مورد آدمی که خیلی عجله دارد).
- ۱۶۸۹/۱ - بچه نوپا - (کودکی که تازه راه افتاده و غالباً برای اشاره به فعال بودن و شیطان بودن وی)
- ۱۷۹۲/۱ - به دو چیز نمیشه اعتماد کرد: ...نی بچه و ...ری مرد (ضرب‌المثل متداول بین زنها)
- ۱۸۷۰/۱ - برگ چغندر (بودن)؛ مثل «ما برگ چغندریم؟» - (چرا به ما کسی توجهی ندارد؟)
- ۱۹۱۲/۱ - بز خر / بز خریدن - امینی: بز بگیر (به همان معنی)
- ۱۹۳۴/۱ - افاده‌ها طوق طوق (طبق طبق)، سگها بدورش وق و وق - امینی: بزگیها طبق طبق، سگها بدورش وق و وق. (به همان معنی)
- ۱۹۴۶/۱ - بز ن بهادر - (آدم قوی و اهل دعوا و کتک‌کاری)
- ۱۹۹۷/۱ - بعد از پیری و معرکه‌گیری - (هنگامی که فردی مسن کاری کند یا چیزی خواهد که متناسب افراد جوانتر از او باشد)
- ۲۰۴۳/۱ - (در گویش فارس) بکوچه حسن چه زدن - امینی: بکوچه علی چه زدن (به همان معنی)
- ۲۰۴۴/۱ - به...نش میگه دنبالم نیا بو میدی - (آدم پر افاده، متکبر و خودخواه)
- ۲۱۳۸/۱ - بند تنبون (تنبان) کوتاه - (کسی که کاری را ناتمام می‌گذارد و / یا قصد در رفتن دارد)
- ۲۱۴۰/۱ - بندرا آب دادن - (تن به عمل جنسی نامشروع دادن، بویژه در مورد مفعول گفته می‌شود و شاید فاش کردن راز)
- ۲۱۹۷/۱ - بونه (بهانه) ...نی گوزار انگوری آلفی - امینی: بهانه... نی گوزار آش جو (به همان معنی)
- ۲۲۲۶/۱ - بی‌اجازه (کسی) آب نخوردن - (فردی که در بست خود را در اختیار کسی قرار داده است)
- ۲۲۲۹/۱ - بی‌استخوان - (به کسی اطلاق می‌شود که از خانواده شناخته شده و محترمی نیست)

- ۲۲۶۸/۲ - بی‌سر و پا - (آدم فرومایه هم از لحاظ شخصیتی و هم از لحاظ مالی)
- ۲۲۷۲/۱ - بی‌صورت شدن / کردن (دختر) - (ازالۀ بکارت به‌طور غیرقانونی / شرعی)
- ۲۳۱۱/۱ - بی‌مخ (جدید) - (آدم بی‌کله و کم‌خرد، مثل «شعبون بی‌مخ»)
- ۲۵۲۹/۱ - پسر بعد از هفت دختر کور - (به طنز به پسری گفته می‌شود که بعد از چند دختر بدنی آمده و بیش از حد معمول پدر و مادر او را لوس کنند)
- ۲۵۹۸/۱ - پشه‌بند لنجون (لنجان) ته نداره - (هنگامی که بدون رعایت تناسب و ظرفیت کاری انجام شود)
- ۲۶۱۱/۱ - پُکیدن (کاری یا چیزی) (جدید) - (به کلی خراب شدن / متفی شدن / از بین رفتن کاری یا چیزی یا برنامه‌ای)
- ۲۶۱۶/۱ - پلکیدن - (پرسه زدن - نزدیک کسی یا جایی حرکت داشتن)
- ۲۶۲۵/۱ - پوزش به پوز مشتری نمی‌خورد - امینی: ریشش بریش مشتری نمی‌ماند (به همان معنی)
- ۲۶۳۴/۱ - پنج کار کردن (مغز) کسی (جدید) - (کمی سفاقت داشتن، به نوعی خبل بودن)
- ۲۷۱۲/۱ - پیچهای کسی شل بودن (جدید) - (اشاره به سفاقت و کم عقلی کسی)
- ۲۸۳۱/۱ - تا زیج ببندی جنگ تموم شده - امینی: تا تفنگ و یراق ببندی دعوی تمام شده است (به همان معنی)
- ۲۸۹۲/۱ - تا قابله اینجاس می‌خوان بزبان - (کسانی که از هر موقعیتی می‌خواهند به نفع خود بهره‌برداری کنند)
- ۳۰۷۵/۱ - تَمَرگیدن - (نشستن همراه با تحقیر)
- ۳۱۲۴/۱ - تو باغ بودن / نبودن - (متوجه مطلب مورد بحث بودن / نبودن)
- ۳۱۶۸/۱ - تور کردن (جدید) - (موافقت طرف را برای معاشقه، مجامعه و حتی ازدواج بدست آوردن - قریب‌المعنی با ورتروندن / بلندکردن)
- ۳۱۸۸/۱ - تو لب رفتن (جدید) - (دلخور شدن کسی از سخنی و در نتیجه اخم کردن و عبوس شدن)

- ۳۱۸۸/۲- تولک رفتن (جدید)- (در اصل به معنای تحصیل رفتن و پرریختن پرندگان و ساکت شدن پرندگان آوازخوان ولی در مثل اشاره به دلسرد شدن و منحصر شدن کسی از کاری است)
- ۳۱۹۴/۱- تو هوا زدن (جدید)- (کسی که هیچ فرصت و بویژه هیچ منفعتی را از دست نمی‌دهد)
- ۳۱۹۴/۲- تو هولوفدونی انداختن / افتادن (جدید)- (زندانی کردن / شدن)
- ۳۲۰۲/۱- توی پاچه / ... ن (کسی) کردن- (کسی را فریب دادن بویژه در مورد مسائل مالی)
- ۳۲۱۳/۱- توی خود فرورفتن - (عمیقاً به فکر فرورفتن ناشی از تردید و بلا تکلیفی و یا تأسف و اندوه)
- ۳۲۵۱/۱- تپته به سر کسی زدن- (مانند چه تپته‌ای به سر ما زده‌اند؟ یعنی هیچ لطف و مرحمتی نداشته‌اند و هیچ کاری برای ما نکرده‌اند.)
- ۳۲۷۰/۱- تیغ آفتاب - امینی: دم تیغ آفتاب (به همان معنی)
- ۳۴۰۰/۱- جگر جگر است و دگر دگر - (خوشاوند دوست است و غریبه دشمن)
- ۳۴۰۳/۱- جگر شیر داشتن - (دل و جرأت زیاد داشتن)
- ۳۴۰۸/۱- چل زدن - (در مورد ماست و غیره قل زدن ناشی از ترش شدن)
- ۳۴۳۰/۱- چنده را از ... رکلفت می‌ترسونی؟ - (کسی که در کاری حرفه‌ایست از مشکلات آن ابا و وحشتی ندارد)
- ۳۴۶۲/۱- جوانی است و هزار عیب شرعی - امینی: جوانی است و هزار چم و خم (معنای ما: به جوانان نباید زیاد ایراد گرفت)
- ۳۵۳۴/۱- چاچی شدن (هوا) / هوا پس بودن - (هنگامی که اوضاع بر وفق مراد نشود بویژه که شخص مؤثری عصبانی و خشمگین شود)
- ۳۵۳۷/۱- چار چنگولی - (هنگامی که کسی در اثر شدت (دل) درد خم شده باشد)
- ۳۵۸۲/۱- (به کسی) چپانیدن / انداختن (جدید)- امینی: "قالب کردن" - (به همان معنی)
- ۳۵۸۸/۱- چتول / catval - (در تداول میگساران: جرعه‌ای چند از می)
- ۳۵۸۸/۲- چُر، چُچُر، چُنْدُر - (آلت تناسلی پسران خردسال)

- ۱/۳۶۶۲ - چشم پشت سر (داشتن) - (اشاره به آدمهای زرنگی است که متوجه همه جا و همه چیز هستند)
- ۱/۳۶۸۷ - چشمش به نمون (تنبان) سُرخه افتاده - (اشاره به مردان جوانی که در اوایل ازدواج به خاطر علاقه مفرط به همسرانشان دوستان و خویشان خود را فراموش می‌کنند)
- ۱/۳۷۱۷ - چشم نخوچی (نخودچی) - (اشاره به کسانی که چشمهایشان خیلی ریزه است، مثال: چشم نخوچی، ابرو نداره هیچی)
- ۱/۳۷۳۳ - چلورا دم کن، سفره را بهن کن - (اشاره به سریع آماده شدن چلو)
- ۱/۳۷۵۷ - چنگولی - (تاب)
- ۱/۳۷۷۳ - چوب زیر دم کسی کردن - امینی: چوب توی ...ن کسی کردن (به همان معنی)
- ۱/۳۸۰۵ - چوق - (واحد پول)
- ۱/۳۸۱۲ - چون خر فروماند به گل - (کسی که در اثر نادانی در کاری در می‌ماند)
- ۱/۳۸۳۱ - چارتا (چهار تا) شدن چشم - (اشاره به تعجب زیاد)
- ۱/۳۹۰۶ - حال دادن - امینی: حال کردن (برعکس آن معنی)
- ۱/۳۹۰۹ - حال گیری (کردن / حال (کسی را) گرفتن) (جدید) - (در تداول جوانان به معنی سر به سر کسی گذاشتن و بویژه او را خیط کردن)
- ۱/۳۹۳۴ - حرف (های) پامنقلی - (در اصل به معنای حرفها و وعده‌هایی است که پای منقل و انور داده می‌شود و در مثل منظور وعده‌های بی اساس است).
- ۱/۳۹۷۷ - حرفی را پراندن - (بی‌مأخذ و بی‌فکر چیزی گفتن که ممکن است اتفاقاً درست باشد، شبیه تیری در تاریکی)
- ۱/۴۱۰۱ - حیا را خورده، شرما (شرم را) سر کشیده - امینی: حیا را خورده ابرو را قی کرده (به همان معنی)
- ۱/۴۱۳۸ - خاکستر خانه زیاد بودن - (مهمان نواز بودن صاحبخانه)
- ۱/۴۱۶۱ - خالی‌بندی (جدید) - (اصل آن مربوط به کمیته‌ای‌ها و بسیجی‌هایی است که اول انقلاب هفت تیر خالی می‌بستند و در مثل مترادف قنیز در کردن و لاف زدن است).

- ۴۱۸۵/۱ - خانه زاد بودن / غلام خانه زاد بودن - (جهت اظهار الفت و علاقه زیاد به یک خانواده و بیشتر بر سبیل تعارف)
- ۴۱۹۳/۱ - خونه که پُره، خانوم / کدبانو کم خوره (وقتی که نعمت فراوان است حرص و آز کمتر می شود)
- ۴۲۰۱/۱ - خایه دار بودن / خایه (کاری را) داشتن - (جرات و جسارت داشتن)
- ۴۳۴۴/۱ - خر حاج آقا شجاع / خری حجاجا شجاع - (پسری که بزرگ شده و همچنان الدنگ و بی خاصیت است)
- ۴۳۴۵/۱ - خرخاسیک (هفت دنده) بودن - (آدم موذی و سمج که به هیچ وجه آسیب پذیر نیست)
- ۴۳۵۳/۱ - خر خونی / خر خون (جدید) - (دانش آموزی که زیاد درس می خواند و چون هوش زیادی ندارد خیلی پیشرفت نمی کند)
- ۴۴۰۹/۱ - خر عصارى - امینى: شتر عصارخانه - (به همان معنی)
- ۴۴۱۵/۱ - خرکشی - (اجرای برنامه آبتن کردن ماچه الاغ)
- ۴۴۲۹/۱ - خری ماماچه - (بچه ای که بزرگ شده و هنوز کارهای بچگانه می کند و یا پدر و مادر با او رفتاری همچون بچه های خردسال دارند).
- ۴۴۷۰/۱ - خشتک (خود را) سرکشیدن - (از روی خشم داد و هوار راه انداختن)
- ۴۴۷۱/۱ - خشتک و اکردن / پهن کردن مترادف "راکشیدن" - (هنگامی که مهمان علی رغم میل میزبان بیش از حد بماند)
- ۴۵۰۵/۱ - خنده بر هر درد بی درمان دواست - (باروی خندان باید به استقبال مشکلات رفت)
- ۴۵۲۴/۱ - خواب کل و پتری / Kalopatrey - (خوابهای بی سر و ته. احتمالاً اصل کلمه کلتویاترایبی بوده است).
- ۴۵۲۲/۱ - خواب دیدی، خیر باشه! - (به طنز به آدمهای طماع و پرآرزو گفته می شود)
- ۴۵۸۸/۱ - خودم خردا میروم، به منزل می رسونم - (هنگامی که کسی انجام کارها و رفع گرفتاریهای دیگری را تقبل می کند).
- ۴۵۹۹/۱ - خورده خاطر داشتن - (کسی که مال و امکانات دیگری را از خود می داند)

- ۴۶۸۷/۱ - خیط کاشتن / کردن (جدید) - (کسی که در کاری موفق نمی‌شود و آبرویش می‌رود)
- ۴۶۹۱/۱ - خیلی ... ن می‌خاد که نه تاگوز بیگیرد - (همه کس قدرت این کار را ندارد! مانند: کار هر یز نیست خرمن کوفتن)
- ۴۷۰۷/۱ - دارم و دارم و خویشا دارم، ما هم داریم، ما هم داشتیم - (به ترتیب وصف حال جوانان، میانسالان و پیران و شاید ناز و تفاخر دختران جوان به زیبایی خود)
- ۴۸۵۹/۱ - درد دوا نکردن: اینها درد تو را دوا نمی‌کنه - (مشکل تو چیز دیگری است، به این مسائل ربطی ندارد)
- ۴۹۱۶/۱ - در ... ن خر سبز شدن، مثال: شای را در ... ن خر هم پیاشدن سبز میشه - (اشاره به گیاهان بی‌عار که همه جا سبز می‌شوند و نیز آدمهایی که نخود همه آتش هستند)
- ۵۲۰۴/۱ - دستة حیدری و نعمتی راه انداختن - (هنگامی که برای کار کم‌اهمیتی افراد زیادی را بپرند - ریشه اجتماعی این ضرب‌المثل "دو هیأت عمده عزاداری عاشورا بوده که غالباً با هم در جنگ و نزاع بوده‌اند)
- ۵۲۳۶/۱ - دفتر و دستک آوردن - (هنگامی که حساب ناچیزی را ثبت می‌کنند و برای آن رسید می‌گیرند)
- ۵۲۳۶/۲ - دفتر و دستک را ببندید - (مطالعه و نوشتن یا حساب کردن بس است).
- ۵۲۹۶/۱ - دل درد داشتن / مرض داشتن - (به کسی گفته می‌شود که بی‌جهت اسباب مزاحمت و آزار دیگری را فراهم می‌کند).
- ۵۳۸۷/۱ - دم تیغ (کسی) قرار گرفتن - (در معرض ظلم و اذیت کسی قرار گرفتن)
- ۵۶۷۶/۱ - دوزارش کجه / دیر می‌افته / گیر می‌کنه (جدید) - (کسی که مطلب را دیر می‌فهمد - ریشه اجتماعی ضرب‌المثل مربوط به تلفن‌های عمومی دوریالی بوده است)
- ۵۸۱۷/۱ - رجال الغیب - (افراد کلاش و سورچران)
- ۵۹۳۵/۱ - روح (کسی) خبر نداشتن - (۱- کسی که انتظار داشته به او خبر بدهند ولی نداده‌اند، ۲- به منظور اعلام بی‌خبری کامل از یک واقعه)
- ۶۰۳۲/۱ - روی طبق گذاشتن و حلوا حلوا کردن - (به طنز به کسی گفته می‌شود که توقع معرفی و یا محبت نابجا دارد)

- ۶۰۴۵/۱ - ریپ زدن (مغز) کسی (جدید) - (کمی سفاقت داشتن، مثال: یارو را، انگار به کم ریپ میزنه - ریشه اجتماعی ضرب المثل مربوط به نامیزانی کار موتور اتومبیل بوده است)
- ۶۰۵۰/۱ - ریزه خوار خوان کسی بودن - (از انعام و لطف کسی برخوردار بودن)
- ۶۱۱۲/۱ - زالو صفت - (آدمهایی که پیوسته از دسترنج دیگران بهره برداری می کنند)
- ۶۱۵۴/۱ - ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزای - (به جای پرداختن به تشریفات اصل مطلب را درست کنید)
- ۶۱۸۵/۱ - زرشگ - (مترادف "آب زرشگ" و به همان معنی)
- ۶۲۰۵/۱ - زکی! زکش! - (اظهار تعجب همراه با اهانت نسبت به سخن یا عمل کسی)
- ۶۳۱۰/۱ - زه (کسی) در رفتن / زوار (کسی) در رفتن - (از کار افتادگی ناشی از پیری و بیماری)
- ۶۳۲۳/۱ - زیپ (دهان) را کشیدن (جدید) - (بیشتر به صورت امر و به معنی سکوت)
- ۶۳۸۴/۱ - زینب زیادای: من زینب زیادای ام، دختر ملا هادی ام - (اصل موضوع مربوط به زینب زاپاس در تعزیه است ولی در مثل در مورد کسی است که به او بی اعتنایی شده)
- ۶۵۰۳/۱ - سر بزرگی کسی درد کردن، مثال: انگار سر بزرگیش درد می کنه - (در مورد کسی که بی جهت برای خود خطر و دردسر ایجاد می کند و شاید دارای افاده و تکبر است)
- ۶۵۳۵/۱ - سر تو آخور کسی داشتن / کردن - (مزدوری و شاید فضولی کردن که در این معنای دوم متضاد سر تو آخور خود کردن / داشتن است)
- ۶۵۴۱/۱ - سر جوب (جوی) بردن و تشنه برگرداندن، مثال: صد تا مثل تو را سر جوب می بره و تشنه برمی گردونه - (آدم بسیار زرتنگ و حقه باز)
- ۶۵۵۲/۱ - سرخاب سفیداب ... سر را تنگ نمی کورند - امینی: رسمه فلان را تنگ نمی کنه (به همان معنی)
- ۶۵۶۱/۱ - سر خود معطل بودن - (کسانی که پیش خودشان خیلی عزیزند و احیاناً خودخواه و متکبرند)
- ۶۶۵۴/۱ - سر ضرب مردن / سر تیر مردن - (اشاره به مرگ کسی در اثر یک سانحه و بلافاصله)
- ۶۶۶۶/۱ - سر کار گذاشتن (جدید) - (بیشتر به منظور شوخی به کسی وعده یا خبر بی اساس دادن)

۶۷۰۷/۱- سرمای زمستون نصفش تو قوصه - (اشاره به سردی هوا در آذرماه)

۶۷۸۱/۱- سکه یک پول شدن / کردن - (اشاره به رسوا و بی‌آبرو شدن کسی)

۶۸۲۷/۱- سینگارون - (جای بسیار شلوغ و هرکی هرکی)

۶۸۵۶/۱- سلار مورچه / قطار مورچه - (افراد زیادی که در یک مسیر حرکت می‌کنند)

۶۸۷۶/۱- سندهٔ پس عمارت - (قسمت دوم از ضرب‌المثلی که امینی تنها قسمت اول آنرا آورده:

چس پس طهارت - به همان معنی)

۶۹۲۵/۱- سوار خر مراد شدن - (کسی که کار و بارش رو به بهبودی و موفقیت است)

۶۹۷۲/۱- سیه کردن / شدن (جدید) - (در تداول جوانان تقریباً مترادف خیط کاشتن ولی

دوستانه‌تر از آن - ریشهٔ اجتماعی ضرب‌المثل مربوط به از کار افتادن یکی از شمع‌های اتومبیل

چهار سیلندر است)

۶۹۸۰/۱- سیاه کردن کسی - (آبروی کسی را بردن احیاناً همراه با فریب دادن وی)

۶۹۹۹/۱- سیر تو دالونه - (مربوط به حکایت چند نفر سرورچران است که پس از شام خوردن در

چند مهمانی یکی از آنها در دالان یکی از این مهمانیها می‌ترکد و باز هم جای دیگر می‌روند

برای شام خوردن و یکی از آنها می‌گوید "من سیرم" و دیگری می‌گوید "سیر تو دالونه". مثل در

موقعی که مهمان بگوید سیر شده‌ام توسط میزبان به کار می‌رود)

۷۰۳۲/۱- (زن) شاخ شکسته و پستون کور - (هنگامی که زنهایی از طبقات پایین و بی‌اهمیت در

جایی باشند)

۷۱۴۶/۱- (آدم) شورتی شورتمی - (آدم نامنظم و نامرتب و بی‌فکر و بی‌برنامه)

۷۱۵۱/۱- شَرش بیفته خونه جودا - (به هنگام شادی و خوشحالی گفته می‌شود)

۷۱۷۴/۱- شش ماهه به دنیا آمدن / زاییده شدن - امینی: هفت ماهه به دنیا آمدن (به همان

معنی)

۷۱۹۳/۱- شکارچی سر سالم بگور نمی‌برد - (ظالم مکافات ظلم خود را می‌بیند)

۷۲۹۳/۱- شل شدن / باز شدن بند تنبون (تنبان) - (مثال: فلانی هنوز بندش / بند تنبوش به گناه

باز نشده یعنی عمل منافی عفت انجام نداده)

۷۲۹۰/۱- شوت بودن (جدید) - (کمی خل بودن)

- ۷۳۱۲/۱ - شاف (شیاف) بود به ... نی مخنه؟ - (هنگامی که انتظار اثر فوری برای یک دارو هست)
- ۷۳۹۲/۱ - صبح کودکشی / صبح کله سحر / بوقی سگ‌کشی - (صبح خیلی زود) (بوق سگ: آخر شب)
- ۷۴۳۵/۱ - صدقه سر بی بی شرف، شما هم بفروماین اون طرف - (وقتی که بخاطر کس دیگر به ناچار در حق کسی لطفی می‌شود)
- ۷۴۵۳/۱ - صنار نخوداب سفره قلمکار نمی‌خواد - امینی: یک پول / یک غاز جیگرک سفره قلمکار نمی‌خواهد (به همان معنی)
- ۷۵۴۲/۱ - طناب (طناب) مفت گیر بیاره، خودشا دار می‌زنه - (از سر هیچ چیز مفتی نمی‌گذرد)
- ۷۶۵۵/۱ - حلف زیر پای کسی سبز شدن - (خیلی زیاد معطل شدن و منتظر ماندن)
- ۷۷۰۳/۱ - علقه مضغه - (برای تحقیر طرف به خصوص پسرهای نوجوانی که سعی دارند مثل مردان بالغ رفتار نمایند. مترادف است با "مفلق" / /mofleq/)
- ۷۷۱۹/۱ - علی شلوغی / علی جنجالی - (کسی که برای هر مسئله کوچکی کلی سر و صدا به پا می‌کند)
- ۷۷۳۲/۱ - (آدم) عملی - (تریایکی / شیرهای)
- ۷۷۸۶/۱ - غربتی / هالو - (دهاتی ساده و نفهم)
- ۷۸۰۰/۱ - غسل می‌کنم غسل پشه، می‌خواد بشه می‌خواد نشه - (هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفته می‌شود که به عاقبت و موفقیت آن اطمینان نداریم)
- ۷۸۵۹/۱ - فحش باد بزن ششه - (دشنام دادن باعث خنک شدن دل می‌شود)
- ۷۹۱۰/۱ - ف که میگوی تا فردون میره (در اصفهان) / تا فرحزاد میره (در تهران) - (به محض کوچکترین اشاره، مطلب دستگیرش می‌شود)
- ۷۹۴۸/۱ - قاپ کسی چپ آمدن - امینی: قاپ کسی خر آمدن (به همان معنی)
- ۷۹۶۸/۱ - قاز و قوز کسی در آمدن - (مترادف "زه کسی در رفتن")
- ۷۹۸۳/۱ - قاتی کردن (جدید) - (فکر کسی مفشوش بودن و گرفتار کم عقلی شدن)
- ۷۹۸۷/۱ - قلاور (نمی‌خواهیم) - (آقا بالاسر و اوسا (استاد) نمی‌خواهیم)

۷۹۹۳/۱ - قال راگیسختن - امینی: قال را خواباندن / قال چیزی را کندن - (به همان معنی)

۸۰۶۵/۱ - فورمه سبزی را باچی می‌نویسن؟ اصل گوستاتوشه - (مترادف "ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزای")

۸۱۲۱/۱ - قلم صد تا یک غاز (زدن) - (اشاره به کسی که با قلم سر و کار دارد و درآمد قابل توجهی ندارد از قبیل شاعر، نویسنده، منشی و غیره)

۸۱۸۴/۱ - کاچی هفت دختر (پختن) - (اصل مطلب در مورد زنی است که هفت دختر دارد و برای شوهر دادن آنها کاچی نذر می‌کند. در مثل در مورد کسی است که برای حاجت مهمی نذر کوچکی می‌کند)

۸۲۱۵/۱ - کار حموم (حمام) کردن - (مجامعت)

۸۳۳۳/۱ - کفتر (کبوتر) حنقی - امینی: کبوتر کاظمین (به همان معنی)

۸۳۷۰/۱ - کج کردن زبان - (غیرتهرانی هنگامی که سعی می‌کند به لهجه تهران صحبت کند)

۸۳۸۸/۱ - کدام سیری است که جای چهل لقمه نداشته باشد - (انسان هر چقدر سیر باشد باز هم می‌تواند چند لقمه‌ای همراهی کند).

۸۴۳۷/۱ - ... سی پارسال سوخته، امسال جراحی‌اش می‌اد؟ - (در مورد حادثه‌ای که مدت زیادی از آن گذشته و باز مطرح می‌شود)

۸۵۰۱/۱ - کف چیه مرده - (غذای بسیار کمی که در ظرف کوچکی ریخته شده)

۸۶۰۶/۱ - کله پز چرک و نجس و کچل و اِدباره، کاسه را سگ می‌لیسد آسری (آستری) توش می‌ماله - (اشاره به کیف بودن کله‌پزی)

۸۶۱۲/۱ - کله سحر / صبح کله سحر / بوقی سگ‌کشی - (صبح خیلی زود) - بوق سگ (آخر شب)

۸۶۱۲/۲ - کله سوت کشیدن - (مترادف با "از تعجب شاخ در آوردن")

۸۶۲۹/۱ - کم آوردن (جدید) - (کم عقلی و سفاقت نشان دادن در انجام کاری)

۸۷۲۵/۱ - کوزه‌چی آقا نبات - (پسر بیچه خیلی لوس و نثر و نازک نارنجی)

۸۷۹۰/۱ - که که کم بود یکی هم از نودون (ناودان) افتاد - (هنگامی که یک زحمت جدید به

زحمتهای قبلی افزوده شود)

- ۱/ ۸۷۹۰ - که که لا کوکو کردن - (عیب پوشی کردن و ماست مالی کردن و ظاهر خرابیها را آراستن)
- ۱/ ۸۸۳۹ - گاف کردن (جدید) - (مترادف "سه کردن")
- ۱/ ۸۸۴۴ - گاو به گاو کردن / گابگاب کردن - (دختر دادن به خانواده ای و از همان خانواده دختر گرفتن. توضیح: اخیراً در اصفهان برخی می گویند "گل به گل کردن")
- ۱/ ۹۰۰۵ - گرفتن (کسی) مثل: ما را گرفتی؟ (جدید) - (مترادف با "سر کار گذاشتن")
- ۱/ ۹۰۵۲ - گره کور - (مشکلی که به راحتی قابل حل نیست)
- ۱/ ۹۰۶۱ - گریه بخنده افتاد، سگ به شکبه افتاد - (به کسانی گفته می شود که ناراحتی آنها با چیز اندکی به شادی تبدیل می گردد بویژه بچه ها)
- ۱/ ۹۱۶۷ - گنجشک را رنگ می کنه بجای قناری می فروشه - (به کاسبهای متقلب و کلاهبردار گفته می شود)
- ۱/ ۹۱۸۶ - گنده گفتن / گنده گو - (زخم زبان و حرفهای نیش دار زدن)
- ۱/ ۹۱۹۸ - گور بی بی - امینی: گور سیاه (به همان معنی)
- ۱/ ۹۲۰۲ - گوزا داد و قبضا گرفت - (کنایه از فوت کسی که مدت زیادی بیمار بوده است. امینی: گوزش را داده منتظر قبض رسیدش است - هنگامی که هنوز نمرده)
- ۱/ ۹۲۱۶ - گوزیدن و گرد نشستن - (خطا کردن و روی خود نیارودن)
- ۱/ ۹۲۳۶ - گوش خواباندن - (۱- استراق سمع، ۲- تو نخ کار کسی بودن)
- ۱/ ۹۳۰۰ - گُه بَنگیا (بنگی ها) - (رنگ بریده شده / رنگ و روی پریده)
- ۱/ ۹۳۴۸ - لا دست ججت (ججهات) / بابات - (به جهنم، هر کاری می خواهی بکن)
- ۱/ ۹۳۸۳ - لباس پلو خوری - (لباس نو)
- ۱/ ۹۴۱۰ - لجن (کاری را) در آوردن / بالا دادن - (حرف آخر را زدن / کار آخر را کردن)
- ۱/ ۹۴۸۲ - لُبه انداختن - (در اصل هنگامی است که مرغ تخمی می گذارد که پوسته آن شل و نرم است، در مثل کاری را نیمه کاره رها کردن است)
- ۱/ ۹۶۴۹ - ماستیدن به کسی (جدید) - (فایده داشتن برای کسی)
- ۱/ ۹۶۴۹ - مال حلال گم نمیشه / جایی نمیره - (اظهار امید برای بازیافت مال از دست رفته)
- ۱/ ۱۰۳۹۲ - مفلق / mofleq - (مترادف با "علقه مضغه")

- ۱۰۴۳۲/۱ - مگر جونش را از سر راه جسته؟ - (هنگامی که می‌خواهند از کسی بیش از حد کار بکشند)
- ۱۰۴۵۶/۱ - مگر شب اول قبر منه؟ - (هنگامی که از کسی بی‌موقع پرمش‌های زیادی می‌کنند)
- ۱۰۵۳۳/۱ - منحنج / Monahnah - (آدم فضول)
- ۱۰۷۷۷/۱ - نازکی کار را میگیرن و کلفتی نون را - (مترادف با "باریکی کار را میگیرن و کلفتی نون را")
- ۱۰۸۴۷/۱ - نان زیر کباب - (خواهر زن هنگامی که هنوز جوان است یا دوشیزه است)
- ۱۰۹۲۳/۱ - ندید پدید به خر خرید اسمشو گذاش عبدالحمید - (کسی که وقتی به اندک نوایی می‌رسد خود را گم می‌کند)
- ۱۰۹۵۴/۱ - نصف قدش تو زمینه - (آدم جَلَب و بدجنس و زرنگ)
- ۱۰۹۷۴/۱ - نعناع بوی کباب میده - (برادر زن هنگامی که پسر بچه است)
- ۱۱۰۹۰/۱ - نو سر چیزی آمدن، مثال: نو سرش می‌یاد - (در مورد لباس هنگامی که پاره می‌شود)
- ۱۱۲۴۱/۱ - نیمه خورده ملک‌الموت - (آدمی که مدت زیادی است محضّر است ولی نمی‌میرد)
- ۱۱۳۲۳/۱ - ورتروندن - (مترادف با "تور کردن" بلند کردن)
- ۱۱۳۳۴/۱ - ورر داشتن - (خوشگل بودن)
- ۱۱۳۴۹/۱ - وسه... سی پاختیر (فاخته) گذاشتن - (در موقع کار، کم کاری کردن و دست به دست مالیدن)
- ۱۱۳۷۷/۱ - وقتی خاکینه کُلفته، بذار (بگذار) عمه بخفته، وقت گریه و زاری، برین عمه را بیارین - (هنگامی که آشنایی را برای شادی خیر نمی‌کنند ولی برای بدبختی و عزا خیر می‌کنند)
- ۱۱۴۷۲/۱ - وقت شکار ریدنش می‌گیره - (درست در لحظه حساس کار را رها می‌کند و عقب می‌اندازد)
- ۱۱۵۶۱/۱ - هر چی گابی (گاری) لاغرس، جاش خونه ملا باقرس - (هنگامی که همه بدبختی‌ها به سر یک نفر است و یا همه چیزهای معیوب را برای یک نفر معین می‌گذارند)

۱/۱۱۸۸۲ - هفت جانه بدتر خود (یا کسی) ریدن - (مثال: من هفت جانه بدتر خود ریدم که این کار را بکنم یعنی غلط می‌کنم این کار را بکنم)
 ۱/۱۲۰۴۴ - هنوز روضه نخونده گریه می‌کنه / هنوز گریز نزده گریه اش می‌گیره - (کسانی که به خاطر بی‌صبری و عجله، قبل از موقع مناسب چیزی طلب می‌کنند)
 ۱/۱۲۱۹۷ - بیخ و دروازه - (دو چیز که با هم هیچ مناسبت و هماهنگی ندارند)

منابع

- ۱- مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع این بررسی گفتار عادی و طبیعی مردم اصفهان بوده و به این اعتبار می‌توان آن را گزارش یک پژوهش میدانی به حساب آورد.
- ۲- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، ۱۳۶۹، انتشارات دانشگاه اصفهان.
- ۳- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، ۱۳۶۱، انتشارات امیرکبیر.
- ۴- «سپیدار پایدار» یادمان بزرگداشت مرحوم امیرقلی امینی، ۱۳۷۷، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان.
- ۵- قبادیانی مروزی، حکیم ناصر بن خسرو، سفرنامه، تهران، ۱۳۷۰، شرکت سهامی کتابهای جیبی.

پیوست

خلاصه‌ای از شرح حال شادروان امیرقلی امینی به نقل از، سپیدار پایدار، مرحوم امیرقلی امینی به سال ۱۲۷۶ متولد گردید و تحصیلات مقدماتی خود را در محل سکونت خود، شهر اصفهان، دنبال نمود و به زودی با زبانهای عربی، فرانسه و اسپرانتو آشنا گردید و در اوائل جوانی موفق به ترجمه چند کتاب از این زبانها گردید. از همان آغاز جوانی به علت ابتلا به روماتیسم از راه رفتن محروم شد و تا آخر عمر قادر به استفاده از پاهای خود نگردید. وی برای سالیان متمادی اقدام به انتشار روزانه اخگر و سپس روزنامه اصفهان نمود. مهم‌ترین تألیفات وی عبارتند از ۱- هزار و یک سخن در امثال و حکم فارسی ۲- فرهنگ عوام یا شرح امثال و اصطلاحات زبان فارسی ۳- داستانهای امثال ۴- سی افسانه از افسانه‌های اصفهان ۵- گزیده آثار.